

دساتیر

پس از ورود نگارنده در اردیبهشت ماه ۱۳۱۷ به تهران «دساتیر» موضوع نخستین سخنرانی در آبانماه همان سال در دانشکده ادبیات بوده و در بهمن ماه ۱۳۱۹ آن سخنرانی را بصورت مقاله در مجله «ایران امروز» انتشار دادم. در اینست اقامتم در ایران پیش از پیش لنتهای ساختگی دساتیر را از این و آن شنیدم و در نوشته‌های برخی از نویسندگان کم مایه خواندم، اینست لازم دانستم این مقاله دیگر باره در این نامه انتشار یابد. بویژه انتشار این مقاله در این نامه که موضوع آن فرهنگ ایران باستان است برای این است که در مقالات گوناگون آن چندین صد واژه کهنسال ایران باستان یاد شده خواستم با لنتهای دستگیری نمونه هم از الفاظ ساختگی بدست خوانندگان این نامه بهم تا سره از ناسره شناخته شود و لنتهای چندین هزار ساله ایران با الفاظ مهمل و ساخته عهدشاه عباس صفوی و یا اکبر شاه هندی یک چشم دیده نشود.

۴ آذر ۱۳۲۴



درسی و سه سال پیش از این در بیروت شاکرد دبستانی بودم، یکی از دوستان ایرانی آنجا که اکنون در تهران پزشک ناموری است، چون مرا جوینای واژه‌های پارسی و خواستار داستانهای کهن دیدنامه‌ای بمن سپرد تا آنچه را خواهانم، از آن بدست آورم، آن نامه که تا آن روز نامی از آن نشنیده بودم دساتیر است. در آن روزگار، در آغاز جوانی، حافظه‌ام بد نبود، آنچه در آنجا خواندم همه را بیاد سپردم و خود را خوشبخت و از بخشایش ایزدی برخوردار می‌پنداشتم زیرا با آنچه آرزو داشتم رسیدم دساتیر آسمانی مرا از بسیاری واژه‌های بیگانه بی نیاز ساخت، از برای پر کردن کم و کاست فهرستی از چند صد واژه دیگر یاد داشت کرده بانجمن زرتشتیان کرمان فرستادم و خواهش کردم در برابر هر یک از آنها واژه

پارسی بنگارند، پس از چندی از آنجا پاسخ رسید آن چند صد واژه هم پارسی شد، واژه های دساتیر آسمانی و نیم دساتیر کرمانی را روی هم ریخته سرمایه خوبی اندوختم آنچنان که دیگر لغتی نبود که در برابر آن واژه سره پارسی در گنجینه ام نباشد، پس از چند سالی با انبانی پر از لغت رهسپار پاریس شدم، در آنجا بدستگیری یکی از دوستان روزنامه کوچکی با چاپ ژلانیس انتشار دادم و بآن پیک، دهل، نام دادم. سراسر مقاله ام در آن پارسی بود با بگفته فضلی قوم پارسی سره یافارسی لخم بود، بیجبری و بی استخوان ارزشهای واژه های دساتیر را با هیاهوی دهل بگوش این و آن مبرساندم (۱) چه پنهان گاهی اشعار خود را هم با آن لغات زینت میدادم و هیچ روز نامه در انتشار آنها دریغ نداشت. فروزه بمعنی صفت از لغت های دساتیر است که در آن روزگار در عنوان یکی از غزل های من در تاریخ ادبیات فارسی پروفیسور برون بیادگار مانده است (۲) در پاریس با دانشمند بزرگوار محمد قزوینی که نیز اکنون در تهران هستند آشنا و رفته رفته دوست شدیم، در گفت و شنود آن اندوخته بیروتی را نشان می دادم، روزی گفتند نکنند این لغتها ملا فیروزی باشد، گفتم آری از دساتیر آسمانی و پیغمبران ایرانی است که ملا فیروز آنرا بچاپ رسانید گفتند زبان و مطلب این کتاب هر دو ساخته گمنام متقلبی است، این سخن بسیار بمن گران آمد چه دیدم باین آسانی سرمایه ام از دست میرود و آنچه میان همسران مایه امتیازم میباشد تا بود میشود، هر چند پای

(۱) مرحوم محمد علی تریب که در ۲۶ دی ۱۳۱۸ بیغشایش ابردی بیوست میگفتند که يك نسخه دهل زردشان موجود است امید است دیگر کسی از آن خبری نداشته باشد.
۲ - Press and Poetry of Modern Persia by E Browne
Cambridge 1914 P. 292

ارادتم نسبت بسخنان آسمانی از آن روز لغزیده بود اما نتوانستم بکسره از اندوختهٔ یارینه چشم بیوشم، شور و غرور جوانی و توسن سرکش نادانی و سرسودائی و دل شیدائی هیچکدام زود رام نمیشوند.

من یگانه دلباخته نبودم پیش از من بودند و هنوز هم هستند کسانی که بادیسائیر سروکاری داشته و دارند، خوان نعمت دساتیر و برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری با لغت‌های رنگارنگ بهمه جا کنز و همه کس از آنها بهره وراست و سپاسگزار.

دریاریس حقوق میآموختم اما دلم چندان با آن نبود، گاهی کتابی در بارهٔ ایران باستان^۱ جسته میخواندم، با در اینجا و آنجا بنام دساتیر بر میخوردم، برخی از خاور شناسان در سرسخن از دین و زبانهای کهن ایران دشنامی بدساتیر داده گنشتند و برخی دیگر بیشتر آن پرداخته نوشتند که این نامه سراسر ساختگی است نه مطلبش با دین زرتشتی سازشی دارد و نه زیانش بازبانهای باستان پیوستگی، در میان این گروه کسی که بیشتر بدساتیر پرداخته دانشمند پارسی شهریارچی بهاروچا Bharucha میباشد که او هم در تحقیق خود بهمان نتیجه رسید. (۲)

چون در دساتیر ادعا شده که این نامه دینی ایران و زبانش کهنترین زبانهای این سرزمین است ناگزیر بایستی دانشمندان نگاهی بآن بکنند زیرا اگر کتابی باشد در ردیف وید هندوان و اوستای ایرانیان و توراۃ بنی اسرائیل از برای همهٔ اقوام هند و اروپائی و سامی نژادان اهمیتی بسزا دارد زیرا در تاریخ ادیان و در زبان شناسی از چنین آناری نمیتوان

۱ - The Dasâtir by Sheriarji

D. Bharucha, Bombay 1907

چشم پوشید اینک بیش از صد و هشتاد سال است که گروهی از دانشمندان خاور شناس عمر هفتاد ساله خود را در سر مزد یسنا یعنی دین زرتشتی و زبانهای باستان ایران بسر آوردند، سراسر اوستا و تفسیر پهلوی آرا که زند خوانند و همه نامه های دینی پهلوی و یازده و فارسی را که در آنها سخنی از دین دیرین است بازرسی کرده اند، همچنین آنچه در نوشته های نویسندگان یونان و روم در باره دین ایران آمده همه را خوانده اند، از مآخذ هندی و چینی و عبری و سریانی و ارمنی هم نگذشتند، از برای مقایسه بدین بابل و مصر و یونان نیز پرداختند، همچنین در باره زبانهای ایران باستان مأخذی نمانده که بآن دست نبرده باشند، در میان صدها مأخذ گوناگون کوچکترین چیزی که گواه درستی مطلب یا زبان دساتیر باشد بدست نیاوردند.

از برای دریافتن تقلب دساتیر نگاهی بخود آن نامه و اطلاع مختصری از ایران باستان و اندک شناسائی بفارسی کافی است. بنده با سرمایه ناچیز خود در چند سال پیش از این دساتیر را شناختم. در سال ۱۳۰۵ عقیده خود را در باره این کتاب باختصار در انجام رساله ای در باره سوشیات (موجود مزدیسنا) نوشتم و از ناشر آن جلا فیروز یاد کردم، (۴) هفت سال پس از انتشار آن رساله، دیگر باره کنارم بهند افتاد، بدیدن شهر معروف سورت رفتم و خانه دستوردار اب استادا انکتیل دیرون Anquetil Duperron را دیدم، در صد و هشتاد و سه سال پیش از این یعنی از سال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۱ میلادی انکتیل دیرون در آن خانه نزد دستورناهمبرده اوستا آموخت و ترجمه فرانسه آنرا در سال ۱۷۷۱ میلادی انتشار داد از آن تاریخ ببعد

اوسنا شناسی در اروپا آغاز کردید. در ایستگاه راه آهن سورت دستور بهرام ایرج کومانا Kumānā هفتمین پشت دستور داراب که آن روز پنجاه و پنج ساله بود طوق کلی بگردنم آویخت و دسته کلی بدستم داده گفت ما پارسیان شمارا بسیار دوست میداریم برای اینکه ناعهٔ دینی ما را بزبان فارسی گردانیدید اما چون در رساله سوشیناس ملافیروز را بنیدکی یاد نکرده اید از شما رنجیده ایم.

سخنان آن دستور بزرگوار از یادم نرفت، این است که لازم میدانم بگویم در این مقاله جز شناساندن دساتیر مقصود دیگری ندارم، اگر در طی سخن کسانی را به نیکی یاد نکنم ناگیرم، مقصود اصلی دردی را چاره کردن است نه باین و آن نیشی زدن. بهمین مقصود در دوم آبان ۱۳۱۸ در دانشکدهٔ ادبیات از دساتیر سخن داشتم و باز بهمین مقصود این موضوع را مفصلتر بقلم میآورم.

اینک که نزدیک به سال است در ایران هستم بهر جاروی میآورم بلغتهای دساتیر بر میخورم، در این چند ساله که پی زنده کردن زبان افتاده اند و میخواهند بجای واژه های بیگانه فارسی بنشانند برخی دست غارت بخوان ناچیز دساتیر بردهٔ مشت مشت از لغتهای ناهنجار آن برداشته مانند استخوان و کلوخ باینجا و آنجا برتاب میکنند، در میان واژه هائی که بفرهنگستان پیشنهاد میشود بسیاری از لغتهای دساتیر هم دیده میشود و پیداست که کارمندان فرهنگستان که همه از دانشمندان اند فریب نخورده آنها را نمیبیرند از سال هزار و شصت و دو (۱۰۶۲) هجری قمری که سال تألیف برهان قاطع است و صد ها لغت دساتیر در آن یاد گردیده دساتیر یکی از آسیبهای زبان ما شده بویژه از سال ۱۲۳۴ هجری قمری که سال انتشار خرد کتاب

دساتیر است لغت‌های آن بیش از پیش میان ما رخنه کرده است .

فتح الله خان شیبانی معاصر ناصرالدین شاه در منتخبات دیوانش که در سال ۱۳۰۸ در اسلامبول بچاپ رسیده ، مهاباد پیغمبر ساختگی دساتیر را در ردیف پیغمبر خودش آورده گوید :

مهاباد این گفت واحمد همین چه بیچی نودر آن سه عیسوی
رضاقلیخان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری فرجود را بمعنی
معجزه لغت بر ازنده ای پنداشته و در مدح پیغمبر گفته :

دعویش را هزار برهانت فره اش را هزار فرجود است
میرزا فرصت شیرازی همزمان ناصرالدین شاه در توصیف
شاهنامه گوید :

فرو هیده ای کرره لیر نود	هواید است از گفت او فرز بود
نه شهنامه در بای ژرف است این	نه افسانه پند شگرف است این
فری بر فراتین فرویده اش	خهی چامه های ابر خیده اش
بهر جود های سخن پروری	مزد گرزندلاف پیغمبری

شاید لغت‌های دساتیر در اشعار شعرای دیگر دوره ناصری مانند قالی و یضای جندقی و سروش اصفهانی و فروغی بسطامی و دیگران نیز پیدا بشود باید کردید و دید .

میرزا صادق خان امیری ادیب الممالک فراهانی که در سال ۱۳۳۶ در گذشت و دیوان کاملش که در سال ۱۳۱۲ بچاپ رسیده بکره دلناده دساتیر است :

پنج فرجود پدیدآمد ازشت زرنشت (۵)

که به بیغمبرش راست بود پنج گواه

این شاعر شیرین زبان که بیشک از بزرگان سخن سراپان این دوره است دساتیرشناسی را جزء معلومات خود شمرده با تکلف بسیاری از لغت‌های دساتیر را بنظم کشیده. از آنهاست: «در تقسیم طبقات رعیت بفرموده مه‌آباد» و «نامه‌های بروج در دساتیر» و «جزآن» این چند فقره که در اینجا نگاهشیم از برای نمونه است؛ مثنی است نمودار خروار اگر باین و آن بر لب‌بخورد کانی را که نام خانوادگی خود را از لغت‌های دساتیری برگزیده اند نیز از برای نمونه یاد می‌کردم.

زبان مطالب دساتیر کمتر از زبان لغات آن نیست؛ میرزا تقی خان سپهر از مهملات دساتیر در جلد اوّل ناسخ التواریخ فصل ساخته است که بهیچ روی سازشی با داستانهای ملی ما ندارد.

با اینهمه نباید پنداشت که همه فریب دساتیر را خورده باشند و این نامه سراپا نادرست را درست پنداشته باشند؛ در چهل و پنجاه سال پیش از این بودند کسانی که میدانستند دساتیر چیست؛ جناب آقای محمد علی

ه گذشته از فرجود لغت شت هم فارسی نیست، نخستین بار در دساتیر چاپ ملا فرور بکار رفته و در برهان قاطع نوشته شده «لفظی است در فارسی ترجمه لفظی که در عربی حضرت گویند» انجمن آرا نوشته «شت کلمه تنظیم است و آنرا بنام نیز گویند و هر دو بمعنی حضرتست که در عربی معروفست» این لغت‌هندی است اما مانند لغات کبکی (بوزینه) و شکر و شن و چندن (صندل) که از زمان بسیار قدیم داخل فارسی شده باشد. شت باین معنی در نوشته‌های قدیم فارسی نیامده و در فرهنگ جهانگیری که آنهم در هند نوشته شده یاد نگردیده است در همه فرهنگ‌هاست مختلف شتل، مصطلح در بازی قمار، یاد شده است.

فروغی به بنده فرمودند که پدر مرحومشان میرزا محمد حسین خان ذکاء الملک دساتیر را آنچنان که باید تعریف میکردند و خود ایشان از زبان و مطلب آن در شگفت بوده نامه‌ای بانجمن زرتشتیان یزد آن زمان نوشته عقیده آنان را جویا شدند، در پاسخ بایشان نوشتند که دساتیر کتابی است ساختگی بهیچ روی بادین و آئین زرتشتی پیوند و خویشی ندارد.

محمد علی فروغی که در پنجم آذرماه ۱۳۲۱ بیخشایش ایزدی پیوست بدرخواست نگارنده پاسخ انجمن ناصری زرتشتیان یزد را بازحمت بسیار از میان اوراق خود پیدا کرده بنگارنده سپرد، اینک آن پاسخ که در ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۱۹ هجری قمری یعنی در چهل و پنجسال پیش نوشته شده است: «در کتاب دساتیر خطوط درشت غیر مفهوم متن دساتیر را منقدین زبان آسمانی و محققین، زبان جملی میدانند،

ترجمه آن خطوط را که نسبت بشت ساسان پنجم دهند بزبان پارسی جدید است که بعد از یازند متداول شده است از هیچ کجا معلوم و یقین نتوان کرد که دساتیر حقیقه در زبان ساسانیان نوشته شده است

محققین حکمای شرق و غرب با دله قویه و براهین بینة اثبات مینمایند که دساتیر در هندوستان که تقریباً در سنه ۱۰۵۰ هجریه برخی از متصوفه برهنی آئین ایرانی ساخته اند که رئیس آنها شت آذر کیوان بوده است.

زبان دساتیر خود گواه بزرگی است بر صدق این مقال و آن زبان خلطه پارسی معرف و هندی و عربی و جز آن است.

آری سازنده این زبان بعضی کلمات را مخصوصاً درست نموده که ابدماً مطابقه با السنه خلف و سلف دور زمان نمیکند. برخی کلمات را فحریف

و تصفیر و تبدیل نموده، نبذی را ترکیبات غریبه داده است و قصد عمده‌اش این بوده است که احدی سر در نیاورد و آنرا زبان آسمانی گوید.

هرگاه کسی بدقت رسیدگی نماید خواهد دید که معبر این کتاب هر کس بوده است خود از ترجمه آن تحیر داشته است زیرا که سخنی را در مقامی معنی علیحده و در محلی آرش^(۱) دیگر داده است و ظن غالب اینکه سازنده کتاب موصوف خود معبر^۲ تصنیف خود گردیده، بحکم الانسان جایز النسیان تعبیر خود را در جای دیگر فراموشیده تا ویلی جز آن بر او بسته است.

سزاوار بود در این مدت صد و بیست و سه (۱۲۳) سال که از تاریخ انتشار دساتیر میگردد کسانی که آنرا شناختند بدیگران بشناسانند و از واکنش آن که مانند طاعون از خارج بمرز و بوم ما رسیده جلوگیری میکردند، اگر این کار را کرده بودند این همه آثار نویسندگان سده گذشته آلوده نمیشد.

اینک ببینیم دساتیر چیست: ملا کاوس از یارسیان هند بسبب اختلافی که در میان پارسیان در سر تقویم روی داده بود و يك ماه تفاوت در سال یزدگردی، جشنهای دینی زرتشتی را پس و پیش انداخته بود در سال ۱۷۷۸ میلادی برابر سال ۱۱۹۲ هجری قمری بایرش فیروز بایران رفت تا از زرتشتیان ایران درباره تقویم آگاهی بهمیرساند و اختلاف را در سر

۱ - در ایلیجا یادآور میشویم که آرش بیتی « معنی » از لغات ساختگی دساتیری است که فقط در برهان فاطح و انجمن آرا یاد گردیده است آرش که نام یکی از ناموران داستانی است در اوستا ارخش Erexsha خوانده شده است.

اگر خوانند آرش را کما تکبیر که از ساری برو انداخت يك تکبیر

نگاه جلد اول یشتها، تفسیر نگارنده، ص ۳۳۴

يك ماه يزدگردی رفع سازد، در اصفهان نسخه خطی دساتیر را که يگانه نسخه بوده بدست آورده با خود بهند برد، ملافیروز در آن هنگام هنوز جوان بود پس از سالهای بسیار رنج که دساتیر را بچاپ رسانیده در ديباچه آن در تاریخ انتشار کتاب چنین گوید:

بد صد و پنجاه هشت و يک هزار سال کين گنج نهان شد آشکار
از سال ۱۱۵۸ تاریخ يزدگردی مراد است تاریخ چاپ آن سال
۱۸۱۸ ميلادی است، در بمبئی اين نسخه خطی که بخط فارسی نوشته شده هنوز در کتابخانه‌ای در بمبئی، که بنام ملافیروز نامزد است موجود است، اين نسخه بخط خوش نوشته شده، در زیر قرآنی که متن کتاب است خط - رخ کشيده شده، در پی هر فقره تفسیر آن نوشته شده است از مؤلف آن نامی نيست و تاریخ کتابت آن معين نشده است

ملافیروز پارسی پسر ملاکوس در زبان فارسی شعر میگفت و منظومه اش در سه جلد در تاریخ کشایش هند بدست انگلیس که نامزد است به جارج (George) نامه نزد پارسیان معروف است.

ملافیروز در سال ۱۸۳۰ ميلادی برابر ۱۲۴۶ هجری قمری جهان را بدرود گفت نزد پارسیان بسیار نيکنام است، ملافیروز چنانکه خود در ديباچه دساتیر مینويسد سالهای بلند در سر این نامه رنج برد مورخ انگلیسی Sir John malcolm نویسنده تاریخ ایران History of Persia که ميرزا حیرت بزبان فارسی ترجمه کرده بنام تاریخ ایران نواب سرجان ملکم، در چندین نامه خود ملافیروز را با انتشار دساتیر تشويق کرد، خود ملکم در تاریخ نامبرده دساتیر را یاد کرده اما خود کتاب را ندیده از دیگری نقل قول کرده است تا اینکه ملافیروز بدستباری و بلیام ارکین

William Erskine دساتیر را با انگلیسی گردانید و در دو جلد انتشار داد در نخستین جلد متن و تفسیر و فهرستی از لغات دساتیر است و دومین جلد ترجمه انگلیسی آن است .

پیش از ترجمه ملا فیروز و ارسکین يك انگلیسی دیگر دنکن Duncan نام که فرمانفرمای بمبئی بوده بترجمه دساتیر پرداخت امدست مرگ او را از آن کار کوتاه کرد و دساتیر یابان نیافته زندگیش پایانب پذیرفت ، پس از درگذشت وی آن ترجمه ناتمام و نوشته های دیگر او را نیافتند ، شاید برخی گمان کنند که خود ملا فیروز دساتیر را ساخته باشد ، گذشته از اینکه او مرد پاکی بوده چنین نقلی نمیکرد ، بیش از صد سال پیش از او کسان دیگر دساتیر را دیده از آن نام برده اند کهنترین کتابی که از دساتیر نام میبرد شارستان چهارچمن است

نویسنده آن بهرام بن فرهاد بن اسفندیار پارسی معروف بفرزانه بهرام گویا در حدود ۱۰۳۴ هجری قمری میزیست ، شارستان چهارچمن در سال ۱۲۲۳ یزدگردی در بمبئی بچاپ رسید ، ناشر آن سیاوخش بن اورمزد یار بن سیاوخش آذری در دیباچه کتاب مینویسد : « فرزانه بهرام از تلامذه های حضرت سپهر فضل آذر کیوان ابن آذر گشسب که نسب بزرگوارش بحضرت و خشور ساسان پنجم میرسد » در اینجا باید ساسان پنجم را که پیغمبری دانسته شده بیاد داشت تا از این پیغمبر از ماخذ دساتیر سخن بداریم . کتاب شارستان ناقص بناشر آن رسیده درچمن نخست از کیومرث ، سیامک ، هوشنگ ، نهمورس ، جمشید ، آبتین ، فریدون ، ابرج ، منوچهر و نوذر سخن رفته است . درچمن دوم از کیسان ، کیفباد ، سیاوخش ، کیخسرو ، کی پشین ،

کی‌اروند، لهراسب، گشتاسب و زرتشت یاد شده است، سراسر کتاب با آیات قرآن و احادیث و مسائل فلسفی و تصوف و عرفان آراسته است گویا نویسنده خواسته است میان اسلام و مزدیسنا سازشی بدهد، شاید مقصود دیگری هم داشته که من در نیافتم، رو بهم رفته کتاب شگفت آمیزی است. فرزانه بهرام در صفحه ۲۲۸ آن کتاب گوید: «بظاهر نامه زرتشت که محتاج تأویل است کار نکنیم آن را تأویل کرده تطبیق بدساتیر دهیم» از این جمله و جمله های دیگرشان بذهن میآید که فرزانه بهرام دستی بکار دساتیر داشته باشد؟ محسن فانی در کتاب خود دبستان المناهب که در آغاز سده درازدهم هجری نوشته شده، در دوسه جا بنقل از شارستان چهار چمن از دساتیر نام میبرد (۷) محمد حسین ابن خلف التبریزی در فرهنگ معروف خود برهان قاطع که در سال هزار و شصت و دو (۱۰۶۲) هجری قمری بنام سلطان عبدالله قطب پادشاه دکن (از کشور های هند) گرد آورده صد ها لغت دساتیر را یاد کرده است اما در مقدمه آن فرهنگ از دساتیر نام نمیرد در صورتیکه مأخذ خود را چون فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری و سرمه سلیمانی و صحاح الادویه حسین الانصاری بر شمرده است.

ازاینکه اینان پیش از هلا فیروز دساتیر را دیده اند جای شبهه نیست هلا فیروز خود در دیباچه دساتیر مینویسد که دساتیر تا عهد شاهجهان نبیره شاه اکبر در نزد عرفا معروف و مشهور بود؛ پس از آن از ابصار منخفی و ناپیدا شد.

هنگامیکه ملافیروز بگفته خودش نسخه دساتیر را از اصفهان بهند آورد از نسخه دبگری در هند نام و نشانی بود؛ چنانکه دیدیم در هر جا که از دساتیر نام برده شده و لغتی از آن یاد کرده باسخنی از مندرجات آن بمیان آمده همه در نوشتههای نو است و هیچ-یک از آنها نیز اعتبار و اهمیت ندارد آنچنان که احتمال نمیرود تاریخ تألیف آن از سبصد و پنجاه سال بگذرد یعنی بالاتر از زمان شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۳۸-۹۹۵) باشد در صورتیکه دساتیر مانند شارستان چهار چمن و برهان قاطع در هند نوشته شده باشد و از آنجا یک جلد بایران رسیده باشد کتابی است که در روزگار اکبر شاه هندی بوجود آمده است، نظر بمندرجات دساتیر بیشتر احتمال دارد که این کتاب در سرزمین هند نوشته شده باشد تا در ایران، نهضت دینی در زمان اکبر شاه محرك خوبی برای دین سازی بود.

خود اکبر شاه که در سالهای ۱۰۱۴-۹۶۳ هجری قمری سلطنت کرد خواستار آئین نوی بوده که آنرا توحید الهی مینامید.

دساتیر که معجونی است از عقاید مختلف ضد و نقیض و با کمال حماقت بهم آمیخته شده باید اثری از افکار درهم و برهم آن عهد باشد، عهدی که در تاریخ ما مقارن زمان شاه عباس صفوی است.

از اینکه احتمال نمیدهیم تألیف دساتیر از سبصد و پنجاه سال بگذرد برای این است که خود تفسیریکه بمتن دساتیر نوشته شده گویای همین زمانست، هرچند در دساتیر ادعا شده که این تفسیر را ساسان پنجم در روزگار خسرو پرویز ساسانی بدساتیر نوشته است، اما ییسا است که این فارسی ساختگی و نادرست باید از روزگار صفویان باشد و باندازه ای

پست و نادرست است که میتوان گفت بیرون از مرز و بوم ایران نوشته شده است. * بسا اینگونه پیشگوئیاها از وقایعی که سالها پیش گذشته چنگ دروغگویان را باز میکند.

در نامه ساسان پنجم در فقرات ۱۸-۱۹ و ۲۴-۲۵ و ۳۱ و چنین آمده: « دیدی بدکاری ایرانیان را که پرویز را کشتند، آنکس را که من برکشیدم اینها برانداختند، اینک از تازیان پاداش یابند، بردارند از سبز پوشان و سیه پوشان کشته خود را چون هزار سال تازی آئین را گذرد چنان شود آن آئین از جداییها که اگر به آیین گر نمایند نداندش، این پیشگوئی بخوبی بروز میدهد که نویسنده دستاورد هزار سال پس از ناخت و تاز تازیان میزیسته یعنی در زمان صفوی و دیگر اینکه فقره اخیر این پیشگوئی مضمون این شعر معروف است:

دین ترا از پی آرایشند از پی آرایش و پیرایشند
بسکه بستند بر آن برگ و ساز گر تو به بینی نشنایش باز^(۸)
اینگونه پیشگوئیاها بخصوصه در نامه ساسان نخست بسیار است، در آنجا گذشته از حضرت عیسی از مانی و مزدک و حضرت محمد خبر داده شده است.

بنابر این دستاورد با اینهمه تقلب شرافت قدمت هم ندارد، برای اینکه مقاله دراز نکرده از علائم دیگر که دلیل نبودن این نامه است باید چشم ببوشیم و بتقلب های دیگر آن پردازیم. نام دستاورد مانند زبان و

۸- مضمون و سبک شعر میرساند که از نظامی است اما در مضمون الاسرار او دیده نشد تا گریز تقلیدی است از او از گوینده متأخر تر؟ شاید از تحفه الابرار جامی باشد یا امیر خسرو دهلوی؟

* دیگر اینکه در دستاورد از ناخت و تاز عرهبها خبر داده شده است،

مطلب آن نادرست و ساختگی است ، دساتیر جمع منتهی الجموع واژه فارسی دستور است در فرهنگ انجمن آرای ناصری از برای پیدا کردن ریشه و بنیاد دیگری برای واژه دساتیر کوشی است بیهوده .

بگفته دساتیر شانزده پیغمبر یا آنچه نانکه در خود دساتیر آمده فرجیشور که بدریاقتن سخنان آسمانی کامیاب شدند اینانند ۱ - مها باد ۲ جی افرام ۳ - شای کلیو ۴ - یاسان ۵ - گلکاه ۶ - سیامک ۷ - هوشنگ ۸ - تهمورس ۹ - جمشید ۱۰ - فریدون ۱۱ - منوچهر ۱۲ - کیخسرو ۱۳ - زرتشت ۱۴ - سکندر ۱۵ - ساسان نخست ۱۶ - ساسان پنجم .

دساتیر عبارت است از نامه های آسمانی که خداوند برای پیغمبران فرو فرستاده است . نامه هوشنگ ، جاودان خردو نامه تهمورس برین فرهنگ و نامه جمشید فرازین ارونده و نامه فریدون هنرستان و آن منوچهر دانشیار و آن کیخسرو «سروشی کردار» نام دارند . خاندان نخستین پیغمبر که آبادیان خوانده شده در هنگام یکصد زاد سال ، خسروی کردند .

هرزاد در دساتیر هزار واد سال است و هر واده هزار جاد سال است و هر جادیک هزار مراد سال و هر مراد يك هزار و ارد سال و هر و ارد يك هزار فراد سال است يك فراد يك مليون سال است يك ميلیارد سال را يك اسپار خوانده ده مليون سال را يك سمار گویند صد هزار سال را يك سلام خوانند بنا بر این یکزاد میشود ۲۰۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دو هزار تریلیون سال اینک خودتان حساب بکنید و ببینید يك صدزاد سال که مدت شهر یاری خاندان آبادیان است چند سال میشود (۱)

۹ - در اوستا که بهترین آثار کهنی ایران است بالاتر از عهد بلور baēvar (= یور) که همزار باشد نامده ده هزار بار ده هزار (صد میلیون) که در قمره ۱۰ اردیبهشت آمده نیز همان تکرار کلمه یور است

آخرین پادشاه این خاندان که آباد آزاد نام دارد خسته و وامانده دیگر
توانست مردم را از کج رفتاری بازدارد بناچار روی از جهان بر نافته از دبدار
ها پنهان شد، گیتی از این پیش آمد پر آشوب شد، چند تن از نیکان
از افرام پسر آباد آزاد در خواستند که بتخت پدر بنشینند، در همان
هنگام فرمان آسمانی بدو رسید و سروری و راهنمایی جهانیان برگزیده
شد، چون نوبه پیغمبری و خسروی به افرام رسید از برای خود عنوان جی
برگزید، جانشینان جی افرام جیان نام دارند، خاندان جیان یک اسیر
سال که یک میلیون سال باشد فرمانگزار بودند، پسین شهریار این خاندان
جی آلاذ مانند آباد آزاد از کردار ناستوده مردمان بستوه آمده از گیتی روی
بگردانید آنگاه دیگر باره آشوب برخاست تا اینکه سروری کلیو بخواست
مردم و فرمان آسمانی باورنگ پدر نشست و عنوان شای گرفت. شای
کلیو خاندان وی شایان نام دارد، این خاندان یک سمار سال که ده میلیون
سال باشد شهریاری داشتند پسین شهریار آنان شای مهبول از کردار ناهنجار
مردم از پای درآمد، مانند آباد آزاد و جی آلاذ از خسروی کنار گرفت و
از دیدارها پنهان شد، باز آتش آشوب از هر سو زبانه کشید تا مردم بخواست
و فرمان آسمانی باسان فرزند شای مهبول را شهریاری و رهبری و پیغمبری
برگزیدند، خاندان باسان نامزد است به باسانیان هنگام خسروی آنان
نود و نه سال است، گفتیم هر سلام یکصد هزار سال است، پسین
پادشاه باسانیان نامزد به باسان آجام از شهریاری و زندگی کناره
گرفت مانند کناره گیری آباد آزاد و جی آلاذ شای مهبول، آشوب
گیتی را فرا گرفت، مردم دیو آسبهم افتادند آنچنان که نام مردمی بایشان
راست نیامدی، جهان روی بتباهی رفت، این چنین بود تا اینکه خداوند
فرزینسار پسر باسان آجام را که گلشاه نام دارد پیغمبری و فرمانگزاری

برانگیخت .

در تاریخ و داستان و در نوشته‌های دینی ایران کانی را سراغ نداریم که مهاباد و جی افرام و شای کلیو و یاسان نام داشته باشند ، اینان پیغمبران و خروانی هستند که خود نویسندهٔ دساتیر ساخته است . اما دوازده پیغمبر دیگر در متن دساتیر بنامی و در تفسیر آن بنام دیگر خوانده شده اند اینچنین :

فرزینسار = گلشاه یا کیومرث ؛ سیامر = سیامک ؛ هورشار = هوشنگ ؛ تخمورد = تهمورس ؛ جرشار = جمشید ؛ پرسیدوم = فریدون میرزاد = منوچهر ؛ کیلاسرو یسر هیرتاوش = کیخسرو یسر سیاوش یا سیاوخش ؛ هرتوش یا هرتوشاد پسر هر سقتمار = زرتشت پوراسفنتمان سپمکنش = سکندر ؛ خرمین سرسار = نخستین ساسان ؛ پندم اردیناس = پنجم ساسان نگفته خود پیداست که این نامها را نویسندهٔ دساتیر ساخته است ؛ هیچیک از آنان آنچنانکه دساتیر یاد کرده چنین نامی نداشتند در اوستا که کهنترین سند کتبی ایرانیان بشماراست اینان تا خود زرتشت چنین نامیده شده اند ؛ گیه مرتن *Gaya - maretan* کیومرث ؛ سیامک = *Syâmaka* ؛ هوشینگه *Haoshyangha* = هوشنگ ؛ نخمو آوروپ *Takhmô - urupa* = تهمورث ؛ یم خشت *Yima - khshaéta* = جمشید ؛ نهر اتون *Thraétaona* = فریدون ؛ هوش چنهر *Manush - Ichithra* = منوچهر ؛ هوسرونکه *Haosravangha* - خسرو و نام پدرش سیاو رشن *Syavaishan* = سیاوش ؛ زرنهوشتر *Zarathushtra* زرتشت و نام خاندانش سپنم *Spitama* = سپنتمان . کیومرث در اوستا نخستین بشر است بجای آدم نزد اقوامی سامی

در سائبر مهاآباد نخستین بشر دانسته شده است. دیگران جز از زرنشت در اوستا چنانکه در داستانها از نیکان و شهریاران و ناموران هستند چون داستان پیشدادیان مشترک است میان ایرانیان و هندوان نام برخی از آنان در وید Veda نامه دینی برهمنان نیز یاد شده که بهیچروی همانند با نام های آنان در سائیر نیست، معنی لفظی این نامها که بر شمر دیم روشن است آنچنان که جای شبهه نیست این نامها از ماخذ اوستا و نوشتهای پهلوی درست بما رسیده و تغییری که در فارسی یافته اند درست از روی قاعده و قانون است^۱

اما نخست ساسان و پنجم ساسان که در سائیر پانزدهم و شانزدهم پیغمبر بشمار رفته اند و یکی از آنان از نیکان اردشیر پاپکان و دیگری پیغمبری در روزگار خسرو پرویز در مرو یاد شده است، چنانکه میدانیم در تاریخ ساسان پدر بزرگ پایکی از نیای اردشیر پاپکان است که در سال ۲۲۴ میلادی خاندان شاهنشاهی ساسانیان را بنیاد نهاد. در گوشه و کنار تاریخ بچندکس بر میخوریم که ساسان نام داشتند اما در هیچ جا نام و نشانی از نخست ساسان و پنجم ساسان پیغمبر نیست. چنانکه دیدیم در سائیر اسکندر پس از زرنشت چهاردهمین پیغمبر ایران است، سکندر با بگفته سائیر سیدگندش، پسر شاپ یعنی دارا خوانده شده است، این پیغمبر همان ملعولی است که در سید و سی سال پیش

۱ - در باره این شهریاران، آنچنان که در اوستا آمده، نگاه کنید به گزارش اوستای نگارنده: نخست جلد پنجمها هورغنگ پیشدادی ص ۱۷۸، چشبد ۱۸۸-۱۸۰، فریبون ۱۹۰-۱۹۱، کیکلوس ۲۱۶-۲۱۴، دوم جلد پنجمها کبومرث ص ۴۰-۴۱، منوچهر ۵۲-۵۰، کیکلوس ۲۳۷-۲۲۷، بابوش ۲۴۴-۲۴۱، کبضرو ۲۳۷-۲۶۴

از مسیح ایران را بخاك و خون كشید؛ سنگلی و بیدادوی کمتر از تازیان و چنگیز و نیمور نبود، اسکندر در همه نامهای دینی پهلوی گجستك یعنی پلید و ناپاك و برهمزن دین و پادشاهی ایران خوانده شده است و در سنت بسیار کهن ایرانیان است که او اوستار اوسوزانید، شك نیست که در هنگام ناخت و ناز این بیدادگر مقدونی و جانشینان یونانی وی سلوکبها پخشی از نامه دینی ایرانیان از میان رفت و خود گاتها سرودهای مینوی زرشت در همان روزگار نابود شد و فقط چندپاره ای از آن بما رسیده است.

راست است اسکندر در داستانهای ما چنانکه در شاهنامه فردوسی و اسکندر نامه نظامی و تاریخ طبری و جز اینها بنیکی یاد شده اما باید دانست که نزدیک بهشت سده پس از اسکندر کتابی یونانیها درباره اسکندر نوشته اند و تألیف آن را به کالیستنس Kallisthenes بسته اند، در این نامه که داستان و افسانه ای بیش نیست اسکندر را آنچنان که دلشان خواست بقلم آورده اند. خود کالیستنس که کتاب نامبرده را بدو پیوسته اند، یکی از نویسندگان نامور یونانی بوده که در هنگام لشکر کشی اسکندر بایران با گروهی از تاریخ نویسان یونانی با وی همراه بود اسکندر در لشکر کشی بایران مانند سلطان محمود غزنوی در یورش بهند گروهی از نویسندگان را همراه داشت تا در نوشته های خود او را بتایند و کشور گشائی او را با آب و تاب بنویسند و او را دلیر بقلم دهند، اما کالیستنس نمیخواست که بیدادگرهای اسکندر را بیک بشمرد و بدیهای او را خوب بقلم آورد و او را از پروردگاران یونانی بشناسد و این سبب ناخشنودی اسکندر گشته او را بگناهی متهم ساخته در زندان افکند تا در همان زندان جان سپرد. آنچه کالیستنس در زندگانی خود نپسندید هشتصد سال

پس از مرگ وی دیگران پسندیده بنام او کشنده اش را پروردگار آسا
تعریف کرده اند، افسانه اسکندر را در قرون وسطی از کتاب نامبرده بزبان
لاتینی و ارمنی و عبری و عربی گردانیده اند، آنچه در ادبیات و داستان
و تاریخ ما از اسکندر دشمن دیرین ایران یاد شده همه از سرچشمه یونانی
و از همان کتاب ساختگی است. بیشک خدای نامک پهلوی مأخذ اصلی
شاهنامه چنین فصلی در باره اسکندر نداشت پیغمبر داستان گجستک اسکندر
در دساتیر بهترین دلیل است که آیین دساتیری سازشی بادین زرتشتی
ندارد و نه سازشی با تاریخ

دساتیر بتقلید اوستا دارای متن و تفسیر است، متن شانزده بخش
قسمت شده و هر یک یکی از این شانزده پیغمبر بسته شده است؛ هر یک از این
شانزده نامه دارای فقراتی است مثل نامه آباد ۱۷۰ قمره است و نامه جی افرام
۸۸ قمره و نامه شای کلید ۸۰ قمره و نامه یاسان ۶۴ قمره است، همچنین
است دوازده نامه دیگر، بلندترین آنها نامه زرتشت است، با ۱۶۴ قمره
که هیچیک از آن فقرات همانند سخنان زرتشت در گاتها نیست. از
سخنان زرتشت پنج سرود از گزند اهریمنی روزگار اسکندر رهائی یافته
بما رسیده است، گذشته از اینکه در هیچ جای این سرودها بمطالبی بر
نمیخوریم که قابل مقایسه با مندرجات جعلی نامه زرتشت در دساتیر باشد
زبان این سرودها و سراسر اوستائی که امروزه در دست داریم بهیچرو
بزبان ساختگی دساتیر شباهتی ندارد

هریک از نامه های شانزده گانه دساتیر با ستایش خداوند آغاز
شده و در انجام هر یک از آنها پیدایش پیغمبری که پس از آن باید بیاید
نویس داده شده است؛ اینچنین در پایان نامه منوچهر خداوند منوچهر گوید:

پس از نو پیغمبری آید کیخسرو نام، در انجام نامه زرتشت خداوند
گوید:

« ای و خشور زرتشت پس تو سکندر چمر شود و سپس نخستین
ساسان پیغمبر آید و نامه ترا هم بر آزی روشن سازد »، چمر بزبان دساتیری
یعنی آشکارا و پیدار همسیر از بمعنی ترجمه و تفسیر است .
بد نیست از برای نمونه چند فقره با آبه یا بگفته دساتیر چمر اس متن
دساتیر را بنکاریم و به بینیم خدای دساتیری نامه های آسمانی را بچه زبانی
به فرجشوران یعنی و خشوران خود فرود فرستاده است . در چمر اسنهای
۸۱ - ۲۸ نامه فرجیشورجی افرام فرماید: « گرود فرناش - جماسان
جماس - جماسان چمماش - جماسان خمماش - واسالاس پاساپان
راساراس تاساناس - کرپاس نامود - کرتاس نود - الیاس هود - الماس رود
سناساب - ستاشاب - جاماب جاب - نوراتوس - سارا نوش - اموال فانوس
اهوال کاروس گنهم توش - سمرنوش - جود بروش - اورنگان یوش -
غود سودان ارجین - شتابان نمکین - فرشنگان فرشنگین - فرهنگان
فرهنگین - سمرنده فرمناک - فرچنگان فرچنگک - سنگان هر سناک
شرهنگان شرهنگک - دین سر نکان آلا - رودین نیر نکان والا - آینه نیرنگ
والا دیرینه آلنگالا - په ناد هر مهر مهرباری مه جا مقارها مر سنده فر
کنون هار - هامستنی رامستنی شامستنی زامستنی شالمستنی شالمستنی شالمستنی
شالمستنی - مزدستنی سزدستنی وزدستنی ازدستنی - شالمستنی شالمستنی شالمستنی
شالمستنی - سیدستنی میدستنی جیدستنی هیدستنی شالمستنی - کابستنی کارستنی
هارستنی و ارستنی شالمستنی - هرکستنی ترکستنی سرکستنی فرکستنی
شالمستنی - آدستنی هادستنی زادستنی وارستنی شالمستنی - مارستنی

وار ستنی جار ستنی کار ستنی شالشتنی - جانستنی ما ستنی دانستنی
وانستنی شالشتنی - رنگستنی بنگستنی چنگستنی سنگستنی شالشتنی -
پنجستنی رنگستنی دنگستنی منگستنی شالشتنی - چنگستنی بنگستنی
ارجستنی نرجستنی شالشتنی - اردستنی سروسستی هردستنی مردستنی
شالشتنی - کردستنی و رستنی سوستنی کردستنی شالشتنی
فورشتنی فازستنی چازستنی رازستنی - شالشتنی شالشتنی شالشتنی
شالشتنی .»

ناگزیر خوانندگان دلشان میخواد بدانند شالشتنی که اینهمه
تکرار شده بچه منی است ، خوشبختانه در زمان خسرو پرویز ساسانی
پیغمبر ساسان پنجم در تفسیر خود آن را از مصدر شالشتن بمعنی
دانستن گرفته و در تفسیر چمراس ۶۸ و چمراس ۸۱ فرماید: « دانستنی
دانستنی دانستنی دانستنی .» آری چیز های دانستنی در دنیا بسیار است
هیچ نمیدانستیم که زبانی در طی صد هزار ها ملیون سال تغییر نمییابد
در صور تیکه زبان کنونی ما فارسی با پهلوی و زبان پهلوی با فرس
هخامنشی تفاوت بسیار دارد و این تغییرات فقط در مدت یکهزار سال
روی داده زیرا میان اردشیر سوم هخامنشی (۳۳۸ - ۳۵۹ پیش از
مسیح) که کتیبه وی بزبان فرس هنوز موجود است و حنظله بادغیسی
که چند شعر فارسی از او بجا مانده بیش از هزار و یکصد و اندی فاصله نیست
اما زبان ساتیری از عهد مهاباد علیه السلام که حسابش را خودتان
کرده اید و خوب میدانید که در چه زمانی میزیسته تا عهد ساسان پنجم
همزمان خسرو پرویز هیچ تغییر نیافته است . در آغاز نامه مهاباد
چمراس ۲ میفرماید: « فرشید شمنای هرشنده هرشنشگر زمر پان فراهیدور»

در آغاز نامه ساسان پنجم میفرماید: «فرشید شهنشای هرشنده هرشنشگر
زمرهان فراهیدور زبان متن دساتیر بزبانهای کهن ایران چون فرس هخامنشی
واوستائی و پهلوی و پازند نمجانند و نه بلهجه‌های دیگر باستانی مانند تخاری
و سکزی و سُغدی و جز اینها با زبان سانکر بت هم سر و کاری ندارد
و نه با هیچیک از لهجه‌های سرزمین هند؛ از شعبات زبانهای یونانی
و لاتینی هم نیست؛ با زبانهای سامی چون بابلی و عبری و سریانی نیز
پیوندی ندارد با زبانهای چینی نیز خویشی ندارد همچنین با زبانهای اقوام سومر
و ایلام و قبلی که در حدود چهار یا سه هزار سال پیش از مسیح در سرزمین
های عراق و خوزستان و مصر میزیستند شباهتی ندارد و نباید هم با هیچیک از
زبانهای کهنه و نو خواه هند و اروپائی خواه سامی و مغولی پیوستگی داشته
باشد؛ این زبان را خود سازنده اش زبان آسمانی نامیده است چون در روی
زمین در هیچ جا و در هیچ زمان نزد هیچیک از اقوام گیتی چنین زبانی
نبوده؛ بدینست که زبان دساتیر، آسمانی خوانده شود چون از راز سپهر برین آگاه
نیستیم و با زبانهای چرخ، کبوان و ناهید آشنائی نداریم بهتر است آنرا زبان آن
سامان بنداریم یا اینکه بگوئیم مرد نیرنگ بازی در همین کره خاکی
خودمان چندی گوشه گرفته زبانی از خود در آورده است.

با این زبان چه آسمانی و چه زمینی خداوند باشا نژده پیغمبر برگزیده
اش گفت و شنود کرد و از برای ما بندگان پیامی فرستاد و دستوری فرمود
ناراه را از چاه باز شناسیم و در سر انجام رستگار گردیم؛ دستور آسمانی را
مردمان باید تا دامنه رستاخیز کار بندند و آیین مهاباد بزرگ را از یاد ندهند.
چه رستگاری در هر دو جهان بسته پیروی کیش دساتیری است این است که
خداوند با آخرین و خشور خویش ساسان پنجم فرمود نامه پیغمبران را
بزبان روزگار خودت بگردان.

ساسان پنجم نیز چنین کرد، سخنان شانزده و خشور که نامه خودش هم جزء آنهاست تفسیرنوشت و هر جا که لازم بود توضیح فرمود. پس از هر آیه تفسیر آن می‌آید آنچه آنچنان که امروزه میدانیم انبیاء سلف چه گفتند، اگر این تفسیر نبود نمیدانستیم «کایستی کارستی هارستی وارستی شالستی» یعنی چه، از یرتو این تفسیر است که میدانیم شت جی افرام می فرماید: «سخن خدا و نامه خدا و فرستۀ خدا داستنی» البته آیه موجز آسمانی معانی بسیار در بردارد، ساسان پنجم پنج کلمه متن را در صد و هفتاد و شش کلمه دیگر شرح داده است، زبان متن دستاثر را گفتیم باقوی احتمال از عالم بالاست، از کوه زحل با زهره با یکی از افلاک دیگر، اما تفسیر آن بایستی بزبان پهلوی یا یکی از لهجه های دیگر ایران باستان باشد یعنی زبانی که در هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از این در جایی از ایران زمین رواج داشته باشد زیرا ساسان پنجم مفسر دستاثر همزمان خسرو پرویز است اما بدبختانه باید هزار سال پائین تر بیائیم تا باین زبان سروسامانی بدهیم اتفاقاً از زمان خود خسرو پرویز کتاب بسیار گرانبهائی بما رسیده و آن «ماتیگان هزار داستان» است که در قوانین مدنی روزگار ساسانیان میباشد این کتاب و کتابهای دیگر که بزبان پهلوی بما رسیده شباهتی بزبان ساسان پنجم ندارد.

زبان تفسیر دستاثر فارسی است اما چه فارسی، پارسی سرمد در هر جا که معادل کلمه عربی لغتی در فارسی نیافت خودش ساخت. همین لغتهای ساختگی است که پارسی درست پنداشته شده و در برهان قاطع و انجمن آرای ناصری رخنه یافته است. در نامه جی افرام در فقرات ۷۱-۷۰ گوید «دو گونه نامه است که ایزدی هستند یکی مهین نامه که از آفرینش دو جهان سخن

میدارد و دیگری دساتیر که کهن نامه نیز خوانند.

ابنک نمونه ای از دستور آسمانی دساتیر یا کهن نامه: خداوند نه آسمان بیافرید، هر يك آسمان را خرد و با هوش و روان و تن است، در آسمانها فرشتگان بيشمارند و ستارگان فراوان، هر يك از آنها را نیز خرد و روان و تن است، ستارگان گردنده نیز دارای خرد و روان و تن هستند، خرد و روان و تن ماه، فرنوش و ورنوش واردوش نام دارند، خرد و روان و تن تبر (عطارد) و ازلای و فرلاسی خوانده میشوند، نامهای خرد و روان و تن ناهید (زهره) نروان و فروان و زروان هستند، شادارام و شادایام و نشادارام نامهای خرد و روان و تن خورشید اند، خرد و روان تن بهرام (مریخ) به همین زاد و فرشاد و رزباد واد نامزد شدند، نامهای خرد و روان و تن هر مزدبا برجیس (مشتری) نجم داد و نجم آراد و شید آراد، خرد و روان و تن کیوان (زحل) فرنا و لاتینسا و ارمنسا نام دارند.

جهان مانند آدمی است: آسمان پوست آن، کیوان اسپرزان، برجیس جگرش، بهرام زردابش، خورشید دلش، ناهید معده اش، تبر هفتش، ماه شش آن، ستارگان و بروج رگهای آن، آتش دلش، هوانفش، آب عرقش، خاک گرد پای آن، برق لبخندش، رعد آوازش، باران اشکش، کانهها و گیاهها و جانوران گرمهای بیکر آن.

پوست آدمی چون آسمان است و هفت اندامش که سر و سینه و معده و دو دست و دو پا باشند بجای هفت سیاره اند، خون و بلغم و صفرا و سودا بجای عناصر چهارگانه آتش و آب و خاک و هوا هستند، ستارگان بيشمار و هفت چرخ در کارهای جهانی نفوذ و تسلطی دارند، باید از برای آنها سنجرستان یعنی پرستشگاه برپا ساخت و به بتها آراست.

از تاسخ بیش از پیش در دستیر سخن رفته است: روان همه موجودات از آدمی و جانور و گیاه و جماد، از تنی بتن دیگر انتقال داده میشود، در نامه مه‌باد پیغمبر آباد از خداوند پرسد، چگونه است که پادشاهان و فرمانروایان و نوانگران هم در زندگانی برنج و اندوه اندراند؟ خداوند در پاسخ گوید، برای اینکه آنان در زندگی تن پیشین خود بدکار بودند، سزای خود را در زندگی دیگری می‌بینند، دیگر باره ناخوش و رنجور متولد میشوند بابرجهای دیگر دچار آبد، جانور زهر دار و درنده آنان را می‌کزد، اینها کیفر کردار های زندگی پیشین خود آنان است، همچنین جانوران درنده و مریکان و چهار پایان هر يك پاداش و پادافراه زندگی پیشین خودشان را در زندگی بعد خواهند دید، اگر دوره يك زندگی کافی نبود و سزا بآن اندازه نباشد که گناه زندگی پیش را فرو شوید، در دوره زندگی سوم و چهارم سزا خواهند یافت؛ چندان خواهند رفت و آمد تا آن گناه پیشین پاک شود - کاینکه نادان و بد کنش اند در زندگی دیگر بکالبد گیاه و رُسنی متولد شوند و مردمان نا آزموده و زشتکار دار بکالبد کانی (معنی) در آیند؛ چار پایانی که در این جهان چون اسب و گاو و شتر و خر بارکش اند مردمانی بودند که اینک بکالبد جانوران در آمده در بارکشی کیفر رفتار خود می‌بینند.

در دستیر مشقت و ریاضت و بخود زجر دادن بسیار اهمیت دارد از ریاضت و روزه گرفتن و اوراد خواندن ممکن است روح آدمی چندی از کالبد بیرون شتابد و بتماشای جهان دیگر برود پس از آن پیکر خود بر گردد؛ کسیکه باین پایه رسید دیگر رویش بکالبد دیگر انتقال نخواهد یافت؛ چنین کس پس از مرگ جاودان در بهشت خواهد ماند.

در دساتیر کشتن چهار یایان و خوردن گوشت آنها باز داشته شده است؛ مردگانرا باید بخاک سپرد یا سوزانید. اینگونه مطالب در دساتیر که مخالف آئین ابران است بسیار است این چند فقره که یاد شده بخوبی هیرساند که دساتیر با هندسر و کاری داشته یا چنانکه گفتیم در همانجا نوشته شده است؛ گذشته از مطالب، بسیاری از لغات دساتیر هندی است باین معنی که بسیاری از لغات هندی را سر و دست و پا شکسته و تغییر در هیئت آن داده لغت نو درست کرده است چنانکه با بسیاری از لغات فارسی هم این شیوه را بکار برده است.

نویسنده دساتیر از دین برهمنی و زرتشتی و اسلام و از دینهای دیگر که چیزی شنیده یا خوانده بود دین نو ساخته بنام خدائی که او را «مزدام» مینامد بدستباری شازده پیغمبرش مردم را با آئین نو میخواند دین برهمنی بیش از ادیان دیگر در دساتیر نفوذ دارد. اثرانی هم از تصوف که در دوره اکبر شاه هندی رونقی داشت در آن دیده میشود.

شاید تاکنون کسی باین آیین نگرویده باشد، گرچه در دساتیر در نامه ساسان نخست میگوید که اردشیر پاپکان با بریا ساختن آتشکده ها، سنجرستان هاهم بریا کرد یعنی بنکده ستارگان، چیزی که امروزه برای ما اهمیت دارد زبان دساتیر است نه کیش آن، زبانی که از این نامه بما رسیده از لغت‌های ساختگی آن است نه از آیین دروغین آن، اگر زبان دیگری رسانده باشد بخود زرتشتیان است که چنین نامه پلید و ناپاکی از نامه های دینی آنان پنداشته شده است. گفتیم نویسنده برهان قاطع صد ها از این لغتها یاد کرده و در هیچ جای آن فرهنگ بروز نداده که این گوهرهای گرانبهارا از کدام کنج شایگان بچنگ آورده است

بدبختانه همین فرهنگ سرا یا نادرست که در هند نوشته شده در ایران دستها افتاده و لغت‌های آن را نسجیده در نظم و نثر بکار بردند. بویژه پس از انتشار دساتیر آن لغت‌هایش از پیش رواج یافتند، باینکه ناشر آن ملا فیروز در دیباچه دساتیر نوشته است: «باید دانست که زبان اصلی صحایف منزله (دساتیر مراد است) اصلاً و قطعاً مناسب بزبان زند و پهلوی و دری ندارد بلکه بجمیع السنه مشهوره طوایف مختلفه ابن زمان ندارد» چیزی که هست ملا فیروز احتمال نداده که دساتیر ساخته مرد متقلبی باشد، در همه جا آب و تاب از آن نام میبرد، کتاب مقدس و صحیفه آسمانی میخواند آنچنان که در ایران پنداشتند حقیقه دساتیر از نوشته های دینی ایران باستان است و کتابی است در ردیف اوستا و زبانش یادگاری است از روزگاران گذشته، این است که نویسندگان دوره ناصرالدین شاه برای اینکه چیز نوبیازار آورند بقاراج دساتیر دست گشودند اما هیچکدام از خود نپرسیدند اگر دساتیر درست است چرا هیچیک از فرهنگ‌هایی که پیش از برهان قاطع نوشته شده لغت‌های آنرا یاد نکرده اند، چرا در اشعار شعرای پیش از خودشان یکی از این لغت‌ها هم دیده نمیشود، چرا در هزارها کتاب نظم و نثر سخنی از مهاباد و جی افرا و شاکلیو و یاسان نیست، چرا از خود دساتیر پیش از انتشار در هیچ جا نام و نشانی نبود.

ناگزیر محمد تقی خان متخلص بحکیم نویسنده کتاب «کنج دانش» هیچ تصور نکرده که دساتیر ساخته مرد متقلب و نابکاری است که در باره آن مینویسد: «دساتیر نام کتابی است آسمانی که بر مه آباد اول پیغمبر ایشان (مراد آبادیان است) نازل شده و بزبانی دیگر

گونه که نتوان فهمید و ساسان پنجم پیارسی قدیم ترجمه کرد در نوحید و تجرید و حکمت و طاعت است و آن چهارده صحیفه است که بر چهارده بزرگوار نازل شده و آنرا در بندر بمبئی چاپ و بانگریزی ترجمه کرده اند، بایران فرستاده اند لغاتش نیز با کتاب است و ابن خلف تبریزی صاحب برهان آرا دیده و بعضی لغاتش را ذکر کرده است اینک حاضر است و مطالب خرد پسند در آن بسیار است و نزد پارسیان بس عزیز است و آنرا تمجید کنند.

نگارنده صد لغت از دستنیر برگزیده فرهنگهاست که در دست دارم نگاه کردم هیچیک را در آنها نیافتم؛ از آنهاست لغت فرس اسدی توسی که در سده پنجم هجری نوشته شده و فرهنگ جهانگیری که جمال الدین حسین بنام جهانگیر یادشاه هند در سال ۱۰۱۷ بانجام رسانیده و فرهنگ مجمع الفرس سروری که محمد قاسم ابن حاجی محمد الکاشی سروری در زمان شاه عباس بزرگ صفوی گرد آورده و فرهنگ رشیدی که عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المذنی التوی سال ۱۰۶۴ در هند نوشته یعنی در همان هنگامی که محمد حسین بن خلف التبریزی در سال ۱۰۶۲ هجری در همان سرزمین هند برهان قاطع را نوشته است:

همچنین هیچیک از آن صد لغت را در لغات شاهنامه ای که ولف Wolff ترتیب داده نیافتم و در میان لغات اوستا و پهلوی و یازند با آنها برخوردی ندارم اما همه آنها را در برهان قاطع یافتم و دیدم که در هیچیک از آنها از دستنیر نام نمیرد با وجود این هیچ شک هم ندارم که نویسنده برهان قاطع همه آنها را از دستنیر برداشته است، نویسنده برهان قاطع پابند درستی و

نادرستی لغت نبوده هر چه پیدا کرده در فرهنگش جای داده است و باندازه‌ای قوه نداشته که لغات ترکی و عربی و هندی را از هم امتیاز بدهد و لغات ریشه و بُندار فارسی را از لغات ساختگی باز شناسد

نویسندهٔ دساتیر از برای لغت سازی چندین شیوه بکار برده است :
ببرخی از واژه‌های فارسی معنی دیگر داده، آمیغ که بمعنی آمیزش است در دساتیر بمعنی حقیقت و آمیغی بمعنی حقیقی، بوزنه بمعنی تسوله شکاری درست است اما در دساتیر بمعنی تفتیش است و جز اینها، برای برخی از لغتهای عربی فارسی ساخته است: چون خانهٔ آباد بجای بیت المعمور (کعبه) و هر سوبه پادشاهان بجای ملوک الطوائف و 'کنور' بجای فاعل و چنمیده بجای منظور و برش دید بجای قطع نظر از ... و جز اینها.

يك رشته از لغاتش مفهوم لغات تازی است: چون اویش = هُویت راست پوش = کافر، افرانستان = عالم علوی، فسرده شهر = عالم سفلی نخستین انداز = بدیهه.

برخی از لغتها را از روی قیاس ساخته، از روی خورشید کلمات هورشید و ماهشید درست کرده است. در بسیاری از واژه‌های فارسی حرفی از اول و آخر آنها انداخته یا حرفی باول و آخر آنها افزوده لغتهای دیگری ساخته است: نیواره چوبی است که بدان خمیر یهن کنند درست مانند وردنه، نظر بریشه و بنیاد آنها هر دو درست است اما در دساتیر به نیور یا نیوار معنی جو داده شده، باستان در دساتیر باس شده بمعنی کهنه و قدیم در مقابل حادث، بانجام واژه چم (= معنی) يك راه افزوده شده چمر یعنی آشکار و پیدا و در سر لغت 'همه' حرف نفی 'آ' افزوده شده 'اهمه' یعنی ناقص و ناتمام و جز آن، با این شیوه‌ها نویسندهٔ دساتیر باره

های خود را بقلب الفاظ و عباراتی با سانی در آورده زبان عهد ساسانیان بپلم داده است. از برای هیچ لغتی در تنگنا نبوده، بسا از برای يك لغت عربی چندین لغت تراشیده است؛ هر آینه بود، هر آینه هستی، لاچار باش ناگیر باش، ناچار هست، گرور فرناش همه اینها بمعنی واجب الوجود است شایسته هستی، شایسته بود، ناور فرناش یعنی ممکن الوجود.

در دساتیر بسیاری از واژه های هندی هم دیده میشوند که مانند واژه های فارسی سرو دست و پای آنها شکسته هیئت و مفهوم دیگری دارند اینك چند لغت دیگر از دساتیر: ابرخیده = صریح و روشن و بی رمز، اشکیود = مرکب مقابل مفرد، اوجیز = حقیقت و ماهیت، پاچابه = بول و غایب، یازنازی = جزئی در مقابل کلی، نیاس = ریاضت، پرخیده = سخن سر بسته، ناور = عرض مقابل جوهر، تیمسار = حضرت، نمودان = کشور نوران، جاور = حال، جر مزه = سفر، دشمیر = ضد و نقیض، دهنداد = نظام و نسق، روزستان = اهل حرفت و صنعت، زاب = صفت، سرتاسب و سرداسب و هرتاسب = اهل فکر و نظر، سفرنگ = شرح و تفسیر، سیمز = دعا برابر نفرین، سمراد = وهم و فکر، شوه = سبب و باعث، فرا زمان = فرمان، فرزیود = حکمت، فرساد = حکیم، فرسنداج = اُمت، فرنود = دلیل و حجت، فرائین = گفتار آسمانی، فروکاس = دوز همت، فرهنگاخ = میانه و وسط، فند = نقطه، کات = قطره، کامود = بسیط مقابل مرکب، کئناک = ضمیر، نابای = محال، نخشه = حجت و برهان، نماز = ایما و اشاره نمشده = عقیده، نوله = کلام نواد = زبان، نوتاش = سرمد و جاوید، نیرنود = فکر و نظر، وندسار = نقطه وسط دائره، همرافته = مفهوم، همیراز = ترجمه، هنباش =

تأثیر و اثر، همیشه هست = الباقی، بمینه = معده، یوجه = قطره که برابر دریاست

گفتیم در برهان قاطع صدها از این لغتها یاد شده و در هیچ جا از دساتیر نام نبرده است. چنانکه میدانیم در این فرهنگ از برای هیچیک از لغتها شاهی نیامده آنچنان که باز شناختن لغت درست از نادرست در آنجا از برای کسانی که مایه ندارند بسیار دشوار است. رضاقلیخان هدایت در فرهنگ خود انجمن آرای ناصری مانند نویسنده برهان قاطع از دساتیر نگذشته صدها لغتهای آن را یاد کرده است گرچه در برخی از موارد میگوید که از دساتیر است یا از برهان قاطع است ولی در بسیاری از موارد نه نامی از دساتیر میبرد و نه نامی از برهان قاطع. البته از برای هیچیک از آن لغتهای ساختگی شاهی هم ندارد. رضاقلیخان هدایت در لغت فرسنداج مینویسد: «مطلقاً امت انبیاء را گویند... و در فرهنگ دساتیر چنین مرقوم است و بیشتر این لغات که در جهان گیری و سروری و رشیدی و برهان موجود نیست از فرهنگ دساتیر نامه های قدیم پارسیان بدست آمده و مرقوم شد. هنگامی که رضا - قلیخان فرهنگ خود را مینوشت دساتیر بدست یاری ملا فیروز انتشار یافته بود. رضا قلیخان مانند صد ها نویسندگان همزمان خود آن را از نامه های دینی ایران باستان پنداشته در یاد کردن مهملات آن بیش از برهان کمر همت به میان بست و در برخی از موارد سهوهای برهان را اصلاح کرده از روی خود دساتیر آسانی ارزش و معنی آنها را انگاشته است. بسیار جای افسوس است که برهان قاطع و انجمن آرا در ایران طرف توجه شده و فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری که بهترین فرهنگها هستند برکنار مانده اند. در این مقاله جای اتقاد از برهان قاطع نیست ولی گذشته از لغتهای دساتیری لغتهای نادرست

این فرهنگ بیش از آنست که در اینجا بگنجد
شك نیست که برهان در رواج دادن لغت‌های دساتیری پیشقدم
است اما چیزی که در ایران آنها را مورد قبول قرار داده ملا فیروز است زیرا
از تعریف و تمجید او از دساتیر، کسانی که از آئین وزبانه‌های ایران باستان
آگاه نبودند یقین کردند که این نامه یادگار گرانبھائی است از روزگاران گذشته
و میراث مقدسی است از یاکان.

چنانکه میدانیم چند تن از دوستان دانشمند در کار گرد آور دن
فرهنگ فارسی هستند. امید است در هر جا که بواژه‌های دساتیری بر
خوردند «اگر یاد کردن آنها لازم باشد» قید کنند که از دساتیر و
ساختگی است چه اگر این قید در کار نیاید همچنان در آینده این واژه
ها گریبانگیر گروهی خواهند شد فولرس Vullers در فرهنگ فارسی
و لائینی خود که از روی چندین فرهنگ فراهم آورده شده در هر جا
که واژه دساتیری را یاد کرده نوشته است از برهان قاطع و نقل از
دساتیر است آنچه‌چنان که خاور شناسان اروپا از این گزند برکنار اند (۱۰)
در انجام باید بیفزایم:

لغت‌های دساتیری که در فارسی رخنه کرده بیشترش از تفسیر آن
نامه آسمانی است که از فرجیشور ساسان پنجم است همان پیغمبری
که خداوند بدو فرماید «و دم نبالیس ارجم فرجیشور یک هورانگ زاهد»
بعضی «و در تخمه تو پیغمبری همیشه ماند» نامه آسمانی ساسان پنجم
نامزد است به پرنوستان.

نگفته نماید زبان متن دساتیر هم عبارت است. نخست از يك
مشت واژه‌های دیگر گون گشته فارسی و عربی و هندی اینچنین
چمین = چوبین = آم = فام = زمیر = زمین ، چار = چهار :
پند م = پنجم ، سبجم = ششم ، سفدم = هفتم ، دشمن = دشمن ،
کاج = کار ؛ جهاخ = جهان ، انتام = انجام ، مرتاج = مردم ، ایمان
ایمان ، همیک = اینک ، له = لا (نه) ، سمیرا = سماء (آسمان)
شم = اسم . دهاس = نن (هندی است) ؛ هور = دیگر (هندی است)
و جز آن .

دوم از واژه هائیکه با هیچ رمل و اسطرلاب نمیتوان دانست
چیت و لژ کجاست چون چاکگری = بیداری ، پلیر = نخست ؛ فرداب
پرنو ؛ جمشاس = نور ، کاپ = سایه ؛ هیر تاسیام = ایرانیان ؛ نوراخ
یونان ؛ کلبار = اندوه ؛ شلیده = فرزانه و جز آن .

نمونه ای از افعال : هوزامیدن = پناه بردن ؛ شالندن = دانستن ؛
آ دن = بودن ؛ کمندن = کردن ؛ انامانیدن = انجامانیدن ؛ زاهدن
= ماندن ؛ وختن = گفتن و جز آن .

گنشته از اینکه این مصادر از روی مصادر فارسی با دال و نون
ساخته شده مانند افعال فارسی صرف شده است . از اینجا هم پیداست که
نویسنده دساتیر بوئی از زبانهای کهن نبرده بوده و باندازه ای هم با هوش
نبوده که از برای این زبان ساختگی صرف و نحوی هم بسازد .

چنانکه میداییم مصادر در زبانهای اوستائی و فرس هخامنشی و
در سانسکریت که خواهر زبانهای باستانی ایران شمرده میشود مانند مصادر
در زبان پهلوی به تاه و یون و مصادر در زبان فارسی به تاه و نون و یا

دالرونون ختم نمیشود بلکه مانند همه زبانهای قدیم هند و اروپائی و مانند زبان انگلیسی کنونی ممکن است با هر حرفی ختم شود.

همچنین در زبانهای باستانی اوستا و فرس و سانسکریت افعال مانند افعال فارسی صرف نمیشود.

اگر ایراد لغوی ما بمتن دساتیر که بگفته نویسنده آن در هزاران میلیارد سال پیش از آسمان بفر جیشوران نازل شده، وارد باشد اما بتفسیر آن که بگفته دساتیر در عهد خسر پرویز انجام گرفته وارد است چه کم و بیش از آن زمان و زبان آن دوران اطلاع داریم.

در اینجا باید بیفزائیم که زبان دساتیری خط مخصوصی ندارد و با الفبای فارسی کنونی نوشته شده است و این از شکفتیهای این کتاب است.

نویسنده دساتیر بدون هیچ قاعده و قانونی کلمات مهملی بهلوی هم چیده تفسیری بآنها نوشت. از جزئیات هم بر میآید که دساتیر در هند نوشته شده و نویسنده آن شاید اصلاً زرتشتی بوده اما از آئین دیرین روگردان، بخود زرتشت میگوید: «جم دساتیر کانی له ونی = جز دساتیر کاری نکنی».

این است دساتیر کتابی که بیش از صد و بیست سالست از نامه های دینی ایران بشمار رفته و لغاتش پارسی سره پنداشته شده، اما برآستی ناسزائیت بایران و زبان فارسی.

به صفحه ۳۲۹ همین کتاب نیز نگاه کنید.

ملحقات

دساتیر صفحه ۱۷- ۵۱ : در این مقاله چند بار از آذر کیوان نام برده شده (ص ۲۴ و ۲۷) از او و همراهان و پیروانش مفصلاً در کتاب دبستان المذاهب سخن رفته است . چون دیگر باره بدقت این کتاب را که بخش بزرگ آن راجع بآیین ساختگی دساتیر است خواندم ، شبهه‌ی از برای نگارنده نمانده که دساتیر از دستگاه آذر کیوان و پیروانش بیرون آمده و این آیین شکفت انگیز و زبان ساختگی آن در سرزمین هند در زمان اکبر شاه هندی (۹۶۳-۱۰۱۴ هجری قمری) - وجود آمده است . چنانکه در مقاله دساتیر گفتیم در روزگار اکبر که خواستار آیین نو بوده و آن را تسو حید الهی (در ص ۲۹ بظط تسوجیه چاپ شده) نامیده ، دین بازی و صوفیگری در آت سرزمین رواج یافت هر کس که خود را مازیگر این میدان پنداشت ، بخود نمایی پسرداخت از آنانند آذر کیوان و همراهان وی که از سرزمین ایران عقاید پیچیده و تاریکی از تصوف عهد صفوی با خود بهند بردند و در آنجا این گروه بیما به که خود را از تصوف بر خوردار و از حکمت اشراق بهره مندمی پنداشند با آمیزش جوکیها و سادوهای هندو و پیران و فقیران مسلمان آنچنان شده ، بیش از پیش دچار عقاید شکفت انگیز گردیدند و نوشته های ننگینی مانند دهانیر و « شارستان چهارچمن » و « جام کینسرو » و « زردست افشار » از خود یادگار گذاشتند آذر کیوان سر دست این گروه است و گفته دبستان المذاهب « فرزانه بهرام در شارسنان آورده که آذر کیوان را در نخت سلوک آهنگ فرا گرفتن دانش و عقاید فرزنانگان شد ، حکمای سترگ یونان و هند و پارس در خواب برو بدید آمدند و اقسام حکمت را بدو سپردند . روزی بدرسرفت هرچه از او پرسیدند پاسخ داد و مشکلات حل فرمود لاجرم ذوالعلومش نامیدند » بنا بر این آذر کیوان علوم را در خواب آموخت و پیروانش هم از او کسب فیض کردند ، ناگزیر دساتیر اگر از

او یا یکی از پیروانش باشد ، هندیانی است . در دبستان المذاهب سلسله نسب آذر کیوان چنین یاد شده : ددر آشکارا کسردن سپاسی گروه بر کرده متاخرین آبادیان و آذر هوشنگیان آذر کیوان بود نسب او بدینگونه است آذر کیوان بن آذر گئسب بن آذر زردشت بن آذر برزین بن آذر خور بن آذر آئین بن آذر بهرام بن آذر نوش بن آذر مهتر بن کهنر آذر ساسان که او را بنجم ساسان گویند بن مهتر آذر ساسان که بنجم ساسانش میخوانند بن کهن آذر ساسان که مشهور بسیم آذر ساسان است ابن مهین آذر ساسان که متعارف بدوم آذر ساسان است ابن سترک آذر ساسان که او را آذر ساسان نخست خوانند ابن خورد داراب . بن بزرگ داراب بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروند بن کی نشین بن کعباد بن زاب بن نوذر بن منوچهر بن امرج از نژاد فریدون بن آئین از نژاد جمشید بن تمورس بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بن یاسنت اجام از نژاد یاسان بن شای مهبول از نژاد شای کلیو بن جی آلال از نژاد جی افرام بن اساد از نژاد مه آباد که در آغاز مهین پسرخ ظاهر و روشن گشت مادر آذر کیوان شیرین نام داشت دخت همایون نامی که از نژاد خسرو دادگر نوشیران بود آذر کیوان بازلی تایید ویزدانی نیرو از پنج سالگی بکم خوری و شب بیداری پرداخت و در هنگام ریاضت شکر فلت غذایش یکدرم وزن رسید ... بیست و هشت سال درخم نشست (مانند دیوژن Diogene فیلسوف معروف یونانی همزمان اسکندر) و در بازبینی روزها از ایران زمین بهند بوم گسرایید و در بلدة پته (Patna) چند گاه آرام گرفت و در هزار و بیست و هفت هجری در شهر مذکور از اخیسچی نشینان بر سیهری افرارستان شناخت . . هشتاد و پنج سال با عنصری پیکر بود و دست از ریاضت باز نداشت ، چنانکه دیده میشود سلسله نسب آذر کیوان میرسد پیغمبران ساختگی دستاویز این نکته ارتباط او را با داستان بغوی میسراند . یاران و پیروان و شاگردان آذر کیوان سیزده تن زرنشتی و هفت تن مسلمان و دوتن یهودی و یک تن عیسوی و یک تن برهمنی یاد گردیده اند .

سلسله نسب برخی از آنانست که در دبستان البدهاب یاد گردیده مانند سلسله نسب آذر کیوان خنده آور است. اینک برخی از این پیروان از روی متن دبستان: «فرزانه بهرام بن فرهاد از نژاد گسودرز کشواد (یکی از ناموران داستانی روزگار کبخی-رو) بود چون آذر کیوان به بننه خرامید در بازبین روزها فرزانه بهرام از شیراز آمده در بننه بر ریاضت مشغول شد. . . . کتاب شارستان دانش و گلستان پیش بیاضه و فراز آورده فرزانه بهرام است. . . . سال هزار و سی و چهارم هجری در لاهور از بن سفلی نارستان بنوری شارستان خرامیده؛ «موبد هوشیار، سرود مستان از مؤلفات اوست و تولد او در بندرسورت واقع شده نوادش به نهمتن یعنی رستم بن زال کشیده. . . . سال هزار و پنجاه هجری در دارالخلافت اکبر آباد (اگره Agra) از بدتن آزاد شده؛ موبد هوشیار (دوم) مترجم جشن سده است و جامعیت او از آن کتاب آشکار میگردد و از نژاد جاماسب حکیم (وزیر کی گشتاسب) است در هزار و سی و شش هجری در خطه دلبدر کشیر کردار گذار (یعنی نویسنده دبستان) او را دریافت؛ «موبد سروش بن کیوان بن کامگار و کامگار را بنا بر شهرت ایش نامدار میگفتند و موبد سروش را نژاد از سوی پدر به شت زردشت پیغمبر و از جانب مادر به جاماسب حکیم در ست پیوند است. . . . تصانیف و تالیف بسیار دارد چسوت، نوش دارو و سکنگین و بیجبری؛ «فرزانه خراد که از نژاد مهبول (یکی از وزیران انوشیروان مهبود نام داشت) خان سالار شاه دادگر نوشیروان است. . . . خراد در بازار شیراز با آذر کیوان رسید سالها ریاضت کشید. . . . سال ۱۰۲۹ هجری بمجردات پیوست؛ فرزانه فرشید ورد از پاریسی دهانین است نوادش بفرزانه شیدوش که از شاگردان ساسان پنجم است میرسد. . . . در سال هزار و بیست و نه هجری از عنبرستان بر آسمان شناخت؛ فرزانه خردمند از نژاد سام نریمان است به دوالعلوم (= آذر کیوان) رسید و ریاضت کشید؛ خداجوی شرحی بمنظومه آذر کیوان که مشتمل است بر مشاهدات او موسوم به جام کبخی و نوشته در سال هزار و چهل هجری به کشیر دل پذیر آمد

کرد آور نامه، اورا دریافتم. هم در این سال آنوالامش از این فناجا بجاویدانی سرانشافت» بدبختانه نسب خداجوی یاد نگردیده است. فرزانه بهرام بن فرشاد که او را کوچک بهرام گویند ارژنگ مانی نگاشته طبع اوست به خدمت ذوالعلوم رسید ۰۰۰ در هزار و چهل هشت هجری نامه گرد آور (نویسنده دبستان) کوچک بهرام بن فرشاد رادر دارالسلطنه لاهور سراسر سرور دریافت وهم درین سال گذشت «؛ موبد پرستار بن خورشید در پینه عنصری بیکر پذیرفت و خورشید اصفهانی نژاد است ۰۰۰ در خرد سالی خدمت آذر کیوان رسیده ولی کمال از صحبت شاگردان اویافته ... تیره موبدی از تصانیف اوست در سال هزار و چهل ونه هجری بکشیر آمد بانامه نگار (نویسنده دبستان). هم انجمن شد «نویسنده دبستان معجزات و کارهای خارق العاده آذر کیوان و پیروانش را بتفصیل یاد میکنند. نگارنده بنقل نام و تاریخ وفات برخی از آنان اکتفاء کردم نادانسته شود که ایشان در زمان اکبر شاه هندی و پسرش جهانگیر در هند میزیستند و در ساختن آیین دسانیر و زبان آن که باید رمز این گروه باشد دست داشتند اگر تالیفات آنان را که برخی از آنها در هند بچاپ رسیده با مندرجات دسانیر بسنجیم به خوبی آشکار میشود که دسانیر زاده فکر این فرقه و زبانش رمز آنان است هر چند در دبستان نام نویسنده کتاب آسمانی آنان، دسانیر، برور داده نشده اما مندرجات دبستان شکی بیگ ندارد که دسانیر از همان دستگاه برخاسته و باقوی احتمال از سر دست آنان خود آذر کیوان است اما خود نویسنده دبستان پیشک از همان فرقه است. طرز نگارش دبستان و خلوص ارادتی که نسبت باذر کیوان و باران و پیروان و شاگردانش نشان داده، تحظیم و تکریمی که از آیین دساتیری شده، شبهه بیگ ندارد که غرض از تالیف دبستان ترویج عقاید خود نویسنده است. در صفحه ۲۸ «مقاله دساتیر» نویسنده آنرا معسن فانی یاد کردم و این اشتباهی است که از بیک انگلیسی جونس Sir w. Jones نام بدیگران رسیده است، اشتباهی است که مدنهایست رفع شده متاسفانه نگارنده بآن بر بخورده

بودم در دبستان المذاهب در يك جا از محسن فانی سامی یاد گردیده و از زبان وی مطلبی در باره یکی از پیروان آذر کیوان نقل شده است تاگزیر همین کس باشتباه، نویسنده دبستان دانسته شده است. مؤلف این کتاب شناخته نشده اما از مندرجات آن دانسته میشود که نویسنده آن از ده کی پیش از سال ۱۰۲۷ در هند متولد شده، در آغاز روزگار جوانی به اکبر آباد (اگره Agra) رفت و چندین سال در کشمیر و لاهور گذرانید و سفری بایران کرده مشهد را دید، بمغرب و جنوب هندوستان هم سفر کرد دبستان المذاهب را در میان سالهای ۱۰۶۴ و ۱۰۶۷ نوشت و در سال ۱۰۸۱ در یازدهمین سال سلطنت اورنگ زیب در گذشت. چنانکه خود گوید، خراد و فرشید ورد و بهمن و خردمند را در باتنه Patna و موبد هوشیار دوم و سروش و خدا جوی را در کشمیر دید. کتابهایی که نویسنده دبستان از آنها نام میبرد و مطالبی که از آنها نقل میکند، همه از نوشته های آذر کیوان و پیروان اوست اینچنین: آمیغستان؛ دساتیر؛ اخترستان، جشن سده، سرودستان؛ جام کیخسرو؛ شارستان چهار چمن؛ زر دست افشار؛ نوش دارو؛ سکنگین؛ بز مگه؛ ارژنگ مانی و جز اینها چهارتا از این نامه ها که دساتیر و جام کیخسرو و شارستان چهار چمن و زر دست افشار باشد موجود و در هند چاپ شده است. نام نویسنده دبستان در يك تذکره، موبد شاه یا ملا موبد یاد شده است (۱) شك نیست که نویسنده دبستان از همان فرق آذر کیوان است و همان مهلات دساتیر را در کتابش باآب و تاب نوشته است، نکاهی بیخس اول دبستان کافی است از برای شناساندن نویسنده آن گذشته از آیین ساختگی دساتیر، لغات ساختگی دساتیر هم در این کتاب بکار رفته است. در پایان باید یاد آور شویم که آذر کیوان از اسنخر دانسته شده و برخی از پیروانش از شیراز و برخی از هرا و چند تن از کشمیر و سورت و چند تن دیگر از متولدین پاته (در شان هند) اقامتگاه آذر کیوان یاد شده اند. انان از هر کجا که باشند نوشته ها و عقاید آمان یسنر رنگ و روی هدی دارد تا ابرانی گرچه عقاید آنان با هیچیک از ادیان سازشی ندارد اما نمود آیین

(۱) نگاه کنید به . Encyclopédie de l'Isân. Tome I p. 903

برهنی کم و بیش از آنها هویداست ولی خود آنان شاید میخواهند عارف مملک و صوفی مشرب باشند با از فلاسفه اشراقی عنوان دستوری بهما بآذر کیوان داده شده و چند تن از پیروان وی فرزانه و برخی دیگر موبد خوانده شده اند اما در آثار آنان فرزانی دیده نشده و در بسیاری از موارد برخلاف دین زردشتی است، غرض از نگارش مقاله دستیر و نمودن ماخذ آن رد آیین فرقه انگیز آذر کیوانی نیست بلکه رد زیان دسانیری و انتهای ساختگی آن است، دانشمند نامور پارسی جیوانجی مدی Modi که در ۲۷ مارس ۱۹۳۳ میلادی در بمبئی در ۷۸ سالگی بیخیش ایزدی پیوست رساله بسیار سودمندی در باره آذر کیوان و پیروانش از روی دبستان و شارستان و نوشته های دیگر این گروه نوشته و پرده از روی این معما بر گرفته است :

Azar kaivan, with his disciples by Dr. Sir Jivanji J. Modi-The Journal of the K.R.Cama Oriental Institute No20 Bombay 1932 p.1-85

از نویسنده دبستان هم در همان رساله ص ۱۰-۸ سخن رفته است . نگاه کنید به
Livre de Zoroastre par F. Rosenberg
st.Petersbourg 1904 p. XIV-XVI

در مقاله دستیر ص ۲۸ گفتیم که کتاب شارستان چهار جفت ناقص چاپ شده یعنی چمن (= فصل) چهارم این کتاب بنابر آن نرسیده در باره این فصل نگاه کنید بر رساله نامبرده مدی 5-84 Modi و از برای مطالبی که از دبستان نقل کردیم نگاه کنید به دبستان المذاهب بخش اول آن : مذهب سپاسیان - احوالات آذر کیوان - شاگردان آذر کیوان - قواعد سلاطین، پارس - در مذهب آخشیان. بمفحات این کتاب که در سال ۱۲۶۷ بچاپ رسیده شماره گذاشته نشده است .